



فرهنگ و تنوع فرهنگي در فلسفه هرډر

پوهنوال بريالي فطرت

د پارتمنت فلسفه و جامعه شناسي، پوهنځي علوم اجتماعي، پوهنتون کابل، کابل، افغانستان

ایمیل: baryali.fetrat20@gmail.com

چکیده

فرهنگ و تنوع فرهنگي مهمترين درون مایه کار فکري هرډر و موضوع محوري فلسفه اين متفکر است. هرډر معنای وسيعی برای فرهنگ در نظر دارد و فرهنگ را «محصول و آفریده ممتاز یک قوم یا ملت در طول تاريخ برای رفع نیازهایش» می داند. در نگاشتن این مقاله از روش کتابخانه با رویکرد مروري و مطالعه آثار معتبر مرتبط با مسئله تحقیق، استفاده شده و از خلال این تحقیق دریافته ایم که فرهنگ آفریده روحی و معنوی انسان بوده و تنوع فرهنگي ریشه در مشیت الهی دارد. اهمیت این تحقیق، یکی این است که ما را متوجه می سازد که فرهنگ، در کنار واژه هایی چون انسانیت و کمال، بر اموری مطلوب و والا دلالت داشته؛ و آن چه بیشتر سرنوشت و هویت یک ملت را می سازد فرهنگ است نه سیاست.

اصطلاحات کلیدی: انسانیت؛ تنوع فرهنگي؛ فلسفه فرهنگ؛ فلسفه تاريخ

Culture and Culture Diversity in Herder Philosophy

Associate Prof. baryali fetrat

Department of Philosophy and Sociology, Faculty of Social Sciences, Kabul University,
Kabul, Afghanistan

Email: baryali.fetrat20@gmail.com

Abstract

Culture and cultural diversity are the most important themes of Herder's intellectual work and the central concerns of this thinker's philosophy. Herder ascribes a broad meaning to culture and considers it "the distinguished product and creation of a people or nation throughout history to meet their needs." At times, he compares culture to the lifeblood flowing through a person's being; elsewhere, he refers to culture as a secondary creation or humankind's spiritual and intellectual creation. In Herder's view, culture and concepts such as humanity and perfection imply desirable and noble attributes. According to Herder, culture rather than politics largely shapes a nation's destiny and identity. It is through cultural innovations that humans shape their existence and destiny. Considering the conditions of the contemporary world and the importance of exploring questions related to the nature of culture, the interrelationships between cultures, and the future of culture, this article aims to discuss Herder's thoughts on culture and cultural diversity.

Keyword: Culture; Philosophy of Culture; Cultural Diversity; Philosophy of History

مقدمه

شماری زیادی از مؤرخان فلسفه، یوهان گوتفرد فون هردر (۱۷۴۴-۱۸۰۳م) را فیلسوف برجسته، مبتکر و منتقد می‌دانند تا آن‌جا که گستردگی دانش و توانایی‌های این اندیشمند مثل دانستن زبان‌های مختلف، آگاهی از تاریخ و فرهنگ‌های مختلف، ذوق شعری و هنری و بحث‌های فلسفی عمیق در کنار فیلسوفانی چون کانت، او را به متفکری کم‌نظیر در تاریخ تفکر و فلسفه‌ورزی تبدیل کرده است. عده‌ای هم به سبب وسعت و عمق اندیشه‌های این متفکر، او را در کنار گوته و شیلر، به‌عنوان یکی از ستارگان درخشان دوران فلسفه کلاسیک آلمان می‌دانند.

مسئله اصلی برای هردر معناشناسی فراختر فرهنگ و تنوع فرهنگی در پرتو فلسفه فرهنگ بود و تلقی وی از فرهنگ مبتنی بر تلقی و تعریف او از انسان است. به نظر هردر بنیادی‌ترین تعریف انسان آن است که وی را «موجود فرهنگی» بنامیم. انسان موجودی شکل‌پذیر است و خود، خود را در پرتو نظام معنایی فرهنگ می‌سازد. بدین معنا انسانی وجود ندارد؛ مگر این‌که دارای فرهنگ باشد، انسان بدون فرهنگ، مثل چوب زمخت و سنگ مرمر شکل نیافته است.

اهمیت مطالعه اندیشه‌های هردر آن است که با الگوی مناسب برای بررسی و تحلیل ژرف فرهنگ و تنوع فرهنگی و پرسش‌های موجود درباره آن آشنا می‌شویم؛ الگویی که برای پیگیری مطالعات نظری درباره فرهنگ ضروری است. در این مقاله به اندیشه‌های هردر درباره فرهنگ پرداخته‌شده و به‌خصوص براین نکته تأکید می‌شود که با هردر است که فرهنگ به‌عنوان موضوعی برای فلسفه به اندیشه در می‌آید و فلسفه فرهنگ شکل می‌گیرد.

یکی از اهداف ما در این مقاله، دست‌یابی به رهیافت‌های جدید در مورد تنوع فرهنگی با توجه به الگوی هردر می‌باشد. هدف دیگر ما درک بهتر جایگاه تنوع فرهنگی در عالم انسانی و نیز نقشی که تنوع فرهنگی در زمینه تقویت روحیه همکاری و احترام متقابل بین اقوام و ملت‌ها دارد، است. ارائه تصویر عمیق‌تر از اهمیت تنوع فرهنگی با بهره‌گیری از تلقی هردر از تنوع فرهنگی هدف دیگر ما در این تحقیق است.

پیشینه تاریخی مبحث فرهنگ و تنوع فرهنگی نشان می‌دهد که این مبحث از قدیم‌ترین ایام بین دانشمندان مختلف از سقراط تا کانت و هگل مطرح بوده و همه به این باور بوده‌اند که تحقق فرهنگ و رسیدن به فرهیختگی، علاوه بر این‌که منجر به شکوفایی ظرفیت‌های نهفته در وجود انسان و بالیدن سرشت آدمی می‌گردد؛ زمینه‌رهایی انسان از توسعه‌نیافتگی اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و رفع انواع موانع فراروی تحقق انکشاف بشری نیز می‌شود. بحث از مفهوم و جایگاه فرهنگ در تاریخ فلسفه، به

نحو بسیار عمیقی تحت تأثیر مفهوم انسان در فلسفه رنسانس (عهد نوزایی) و پس از رنسانس به عنوان موجود فرهنگی و دارای قدرت کسب فرهیختگی است. و به این ترتیب دیده می شود که عمر توجه و اهتمام انسان به فرهنگ به اندازه ظهور انسان در عالم است.

«فرهنگ» واژه سترگ و پرمغز، و به مثابه نظامی از معانی، ارزش ها، معرفت ها و فضایل در همه ادیان، مکاتب فلسفی و تفکر بشر محسوب شده و یکی از بنیادهای اساسی جامعه، بقا و رشد جامعه و زندگانی بشری همواره مورد توجه و تأمل فلاسفه و اندیشمندان بوده، تأمل و کتب و آثار مهم و انبوهی در این زمینه نوشته اند و نگاشتن آثار عمیق تر و فراگیرتر در این زمینه هم چنان ادامه دارد. به طور نمونه ادوارد بارنت تیلور (۱۹۱۷-۱۸۳۲) تحقیقات وسیعی را پیرامون فرهنگ و فرهنگ های اقوام مختلف انجام داد که محصول آن این شد که او، فرهنگ را، مجموعه پیچیده ای از دانش ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هر چه که فرد به عنوان عضوی از جامعه خویش فرا می گیرد، تعریف می کند. هر منطقه از هر کشوری می تواند فرهنگ متفاوتی با دیگر مناطق آن کشور داشته باشد. و یا کانت فیلسوف هموطن هررد، در آثار مختلفش بحث فرهنگ را معطوف به خیر اعلای انسان که بیانگر کمال مطلوب انسان در جمع میان فضیلت و سعادت است و غایت نهایی او به شمار می رود، طرح کرده است.

روش تحقیق

این مقاله به هدف تصریح مفهوم فرهنگ و تنوع فرهنگی در فلسفه هررد تحقیق شده و در انجام این تحقیق، از روش کتابخانه با رویکرد مروری و مطالعه و جمع آوری آثار معتبر مرتبط با مسئله تحقیق، استفاده شده است. هم چنین ابتدا مطالب مورد نیاز را در درون متون نشانی و بعداً در مقاله از آن استفاده شده است. نگاشتن این مقاله در نوع خود یک تحقیق بنیادی (Basic research) است؛ زیرا تحقیق بنیادی یک رویکرد تحقیقاتی تماماً نظری است و هدف آن بهبود یا گسترش دانش، پیرامون یک حوزه مطالعاتی می باشد و از همین رو، در تحریر این مقاله از روش تحقیق کیفی کتابخانه ای (Library research) استفاده می شود. چنانچه روش تحقیق کتابخانه ای مهم ترین ابزار در تألیف یک کتاب درسی است. از انواع روش های که در تحقیقات کتابخانه ای به کار می رود روش تحلیل مضمون به عنوان روش تحقیق خاص این کتاب در نظر گرفته شده است.

هم چنین از روش تحلیل مضمون نیز در نگاشتن این مقاله استفاده شده است. روش تحلیل مضمون (Thematic analysis) شیوه ای در تحقیقات کیفی است که بر شناسایی، تحلیل و تفسیر الگوی معانی داده های کیفی تمرکز دارد. مضمون یا تم Theme عنصر کلیدی در این روش است. مضمون ها پر ارزش ترین واحدهایی هستند که در تجزیه و تحلیل محتوا باید مدنظر قرار گیرند و منظور از مضامین

معنای خاصی است که از یک کلمه یا جمله یا پاراگراف مستفاد می‌شود. تحلیل مضمون، صرفاً روش کیفی خاصی نیست؛ بلکه فرایندی است که می‌تواند در اکثر روش‌های کیفی به کار رود. به‌طور کلی، تحلیل مضمون، روشی است برای دیدن متن؛ برداشت و درک مناسب از اطلاعات ظاهراً نامرتبط؛ تحلیل اطلاعات کیفی؛ مشاهده نظام‌مند شخص، تعامل، گروه، موقعیت، سازمان و یا فرهنگ به کار می‌رود. این روش یکی از روش‌های رایج کیفی بوده و اکثریت از محققان رشته‌های ادبیات، روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، تاریخ، هنر، علوم سیاسی، علوم اجتماعی، اقتصاد... در انجام تحقیقات و تألیفات خود از آن استفاده می‌کنند. روش تحقیق تحلیل مضمون شامل مراحل ذیل از جمله آشنا شدن با داده‌ها، جست‌وجو و شناخت مضامین و... می‌گردد.

فرهنگ در اندیشه هررد

فرهنگ مهمترین موضوع برای هررد و یکی از درون‌مایه‌های فلسفه اوست و با تأکید بر اهمیت فرهنگ، در جایی فرهنگ را به خون جاری در وجود آدمی تشبیه می‌کند؛ به یمن مطالعات عمیق و فراگیری که این اندیشمند روی فرهنگ داشته است، فلسفه فرهنگ شکل می‌گیرد. در باب فرهنگ ما با انبوهی از تعابیر و دیدگاه‌های عمیق رویارو هستیم، به‌طور نمونه: شارون به این باور است که ما از فرهنگ و رابطه با دیگران شیوه‌های بقای خود را یاد می‌گیریم. انسان موجودی است که طبیعت اجتماعی و فرهنگی دارد، جهان را بر طبق آنچه در جامعه می‌آموزد، تفسیر می‌کند. بنابراین، موجودی است که طبیعتش را بیولوژی معین نمی‌کند؛ بلکه بسیار گوناگون است (شارون، ۱۳۸۴، ص ۷۰). فرهنگ کلیت هم تاخته باورها، فضایل، ارزش‌ها، آرمان‌ها، دانش‌ها، و فنون و اعمال جامعه و مشخص‌کننده ساخت و تحول کیفیت زندگانی یک ملت است (احمدی، ۱۳۷۰، ص ۷). پس هدف فرهنگ اعتلای کیفیت زندگی انسان از طریق نهادینه‌سازی ارزش‌های والا و دانش است. «فرهنگ مجموعه‌ای از سازوکارهایی است که به موجب آن‌ها ارزش‌ها، از جمله ارزش‌های بنیادین به‌طور موفقیت‌آمیزی درونی و جزء شخصیت انسان می‌شوند. ضمناً فرهنگ مجموعه ارزش‌ها، عقاید، باورها، اخلاق، آداب و رسوم، صنایع، تکنیک‌ها و سایر یافته‌ها و آفریده‌های اجتماعی انسان است که جوامع بشری برای معنا و نظام بخشیدن به زندگی و روابط شان به آن اهتمام ورزیده‌اند (اردکانی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۳).

هررد فرهنگ را نظامی از معانی، معارف و ارزش‌ها می‌داند که معطوف به تربیت و آموزش درست انسان در هر دو ساحت عقل و احساس، توانمندسازی او برای آفرینش‌گری، چیرگی بر امیال و انفعالات لجام‌گسیخته و نیز مراقبت از ارزش‌های والای اخلاقی و معنوی می‌باشد.

هردر نخستین بار واژه فرهنگ را به کیفیتی ویژه یعنی با صیغه جمع "فرهنگ‌ها" به کار برد تا عمداً آن را از هر گونه معنای تک خطی تمدن متمایز سازد (ویلیامز، ۱۳۸۲، ص ۲۵۲). افزون بر این، هردر در چارچوب مبحث فرهنگ، شکلی جمعی از تعلیم و تربیت در راستای پروراندن انسانیت به مثابه یکی از خصلت‌های آرمانی و سرشتی انسان را پیشنهاد کرد: برای هردر، بیلدونگ (تعلیم و تربیت) کلیت تجربیاتی بود که یک هویت منسجم و احساس سرنوشت مشترک را برای مردم به وجود می‌آورد. توجه هردر به جنبه آموزشی و بیلدونگی فرهنگ و فلسفه بیش از هر زمان دیگر مردم را متوجه نقش اساسی و حیاتی فرهنگ و فلسفه فرهنگ (روشن‌گری فرهنگی) روی آینده آن‌ها ساخت. تا آنجا که هگل فیلسوف آلمانی پس از هردر در مبحث فرهنگ به این نکته اشاره کرد که جهان‌پدیداری، زندگی و زمان در فرهنگ وحدت می‌یابد. برای هگل این تعبیر از فرهنگ که آن را هنر خوب و عاقلانه گذراندن عمر و بهره‌گیری درست و بهینه از زمان و مدیریت آن به سمت تعالی آگاهی عقلانی و نیز وحدت فرد با کل (جامعه) تلقی می‌کند، بسیار پرمغز و پرمحتوا بود. چنان‌که از دید فلسفه هگل: زمان عبارت است از تاریخ فرهنگ و زندگی عبارت است از تجربه‌های شخصی زنده ما از تاریخ و فرهنگ اجتماعی و تعینات روح انسانی (خاتمی، ۱۳۸۴، ص ۲۹). با توجه به مطالب فوق، بهره‌گیری سازنده از زمان وابسته به درجه درک فرهنگی ما از آن است و زمان در چارچوب یک غنای فرهنگی، می‌تواند به درستی درک و به سمت اعتلای ظرفیت‌های انسانی مدیریت و بهره‌برداری شود. «هردر استدلال می‌کرد که انسان در اصل ماهیتی تاریخی دارد و به واسطه فرهنگ تعین می‌یابد» (آلن و تروی، ۱۳۸۳، ص ۸۹). از مطلب فوق می‌توان به آسانی استنباط کرد که هردر انسان را موجود تاریخی، شکل‌پذیر و رو به تکامل معرفی می‌داند. وی مسئله فرهنگ را با شکوفایی و فعلیت یافتن استعدادها و توان‌مندی انسان مرتبط می‌داند و از مفهوم انسانیت به مثابه الگو و شاخص فرهنگ انسانی یاد می‌کند که در طول ادوار تاریخی اقوام و ملت‌ها به فعلیت می‌رسد.

با مذاقه در رهیافت‌های هردر در باب فرهنگ می‌توان گفت که این متفکر فرهنگ را یک جریان و سنت پویا و تکامل‌پذیر با جهت‌گیری به سوی امکان‌ها و فراهم‌سازی فرصت‌های بیشتر جهت تحقق انسانیت و تعمیق نگاه انسان به خود و عالم پیرامونش می‌داند. از نوشته‌ها و اندیشه‌های هردر این نکات را می‌توان استنباط کرد که می‌توان فرهنگ را با این ویژگی که می‌خواهد انسان را مشتاق و دل‌بسته ارزش‌های عالی معنوی و انسانی بسازد، خصلت‌نمایی کرد. در نزد هردر فرهنگ است که افراد یک جامعه را مشابه یکدیگر و متفاوت از جوامع دیگر می‌سازد. به این ترتیب «فرهنگ را می‌توان مجموع‌ای از معانی مشترک تعریف کرد. این معانی مشترک، ارزش‌ها، اصول، شیوه‌ای رفتار و کل

توليدات مادی و غير مادی را شامل می‌شود که نتیجهٔ خلاقیت انسان در زمان‌ها و مکان‌های مختلف است. فرهنگ یک میانجی نامرئی است که به ما کمک می‌کند تا تنفس کنیم و به زندگی و مرگ معنا ببخشیم (عضدانلو، ۱۳۸۴، ص ۴۴۷).

این پرسش که فرهنگ نزد هر در به راستی چیست؟ با مقایسهٔ تعابیر او از فرهنگ با بقیهٔ تعابیر رایج، می‌توان تعریف ذیل از فرهنگ را گویای دریافت او از چیستی فرهنگ دانست: ما انسان‌ها تنها گونه‌ای هستیم که به رفتار فرهنگی می‌پردازیم؛ اما گونه‌ها تنها گونه‌ای است که به فرهنگ به‌عنوان ابزار اساسی اتکا دارد که به وسیلهٔ آن می‌تواند خود را با محیط پیرامونی خویش سازش داده، با هموعان خود به تفاهم رسیده، و بقای خود را تضمین کند (پین، ۱۳۸۶، ص ۹۴-۹۵). بدین سان، فرهنگ از نظر هر در، بستر توانمندسازی انسان جهت تعامل سازنده با محیطش، راه‌اندازی گفت‌وگوهای رهگشا و روشن‌گر با هموعانش از رهگذر بهره‌گیری درست از توانش‌های زبان و سنت و نیز دست‌یابی به امکانات و ابزارهای معقول در جهت بقا و استمرار زندگی خودش و نوع بشر، تلقی می‌شود. یکی از نکات مهمی که هر در مطرح کرده این است که هر جامعه و گروه اجتماعی باید هم به حفظ فرهنگ خاص خودش، هم به پالایش فرهنگ خودش از عناصر نامعقول و هم به برقراری ارتباط و مبادلهٔ سازنده با فرهنگ‌های دیگر، اهتمام داشته باشد. هر در با در نظر داشتن اینکه هر فرهنگ یک مجموعه از ارزش‌ها و جهان‌بینی‌هاست، می‌کوشد تا زیبایی ناشی از تنوع فرهنگ‌ها را نشان دهد.

فلسفه فرهنگ

بر پایهٔ فلسفه فرهنگ، انسان تنها با عناصری چون عقل و زبان و تربیت و سنت که مقومات فرهنگ‌اند، انسان می‌شود. به نظر هر در انسان طبیعی بدون فرهنگ تخیل است. انسان با توانایی‌های ذاتی خود که فلسفه فرهنگ یکی از مقومات آن است، امکان فراروی از وضع طبیعی را دارد، امکانی که تنها با آن دوام و بقا پیدا می‌کند. هدف فلسفه فرهنگ در پرتو فلسفه هر در ایجاد خودآگاهی فرهنگی و درک درست‌تر جایگاه فرهنگ در روند تکامل نوع بشر است. فلسفه فرهنگ خود نوعی فلسفه است و یکی از ممیزه‌های آن نزد هر در، نگاه انتقادی و اصلاحی به فرهنگ و تأکید بر تنوع فرهنگی و برخورد توأم با احترام و ادب فرهنگ‌ها با یکدیگر بوده و سعی اساسی در فلسفه فرهنگ معطوف به تقویت اراده باهم زیستن و احترام متقابل فرهنگ‌ها می‌باشد.

هر در فصل ممیز انسان از سایر موجودات را "عقل" و "زبان" می‌داند. اما انسان با «عمل تبدیل نقایص» خود به امتیازات، کوشش می‌کند تا از تنگناهای احتمالی در زندگی رها شود" (دیرکس، ۱۳۸۰، ص ۲۴). به تعبیر دیگر انسان با عقل و زبان است که دارای آفریده ثانوی یعنی فرهنگ و امتیازات مورد

نیازش می‌شود. عقل قوه‌ای است که نشانه آن در همه آثار انسانی هست. عقل حتی در امور حسی هم حضور دارد، هرچند در وهله اول احساس نشود. با عقل است که انسان از محدودیت‌های زندگی طبیعی فرامی‌رود و احساس آزادی می‌کند. هر در زبان و بروز قدرت زبان در آدمی را منوط به ارتباط با بیرون می‌داند. عقل قوه درونی و در ژرفای وجود آدمی است و هیچ اثر درونی و بیرونی آدمی بدون این قوه ممکن نمی‌شود؛ اما زبان وجهی طبیعی دارد و یک مقوم آن طبیعت است. یعنی بدون زندگی در طبیعت و مواجهه با نیازهای زندگی طبیعی، زبان اختراع نمی‌شد. این نکته بدان معناست که فرهنگ با زبان آغاز می‌شود.

انسانی که در طبیعت زندگی خود را آغاز می‌کند، موجودی ناتوان و بلکه ناتوان‌ترین موجود است، اما با عقل و زبان و آنچه که با این دو قوه پدید می‌آید، یعنی "تعلیم و تربیت" و "سنت"، می‌تواند نیازهای خود را برآورده سازد؛ و بدین‌گونه فرهنگ آغاز می‌شود. حیوانات با قوایی که کفاف نیازهای شان در محیطی که قرار گرفته‌اند می‌دهد، زندگی خود را از سر می‌گیرند؛ اما انسان نیازمند برای حفظ زندگی و بقای خود باید بیافریند. اساس فرهنگ همین کوشش آدمی است. به عبارت دیگر، فرهنگ حاصل کوشش آدمی برای حفظ زندگی و پایداری آن است. بر همین اساس است که انسان هرگز کامل نیست و کامل نمی‌شود. انسان همواره می‌کوشد، خود و زندگی خود را تکامل بخشد؛ درحالی‌که این کوشش پایانی ندارد. تعلیم و تربیت برای فلسفه فرهنگ امر بنیادی است زیرا؛ از راه تعلیم و تربیت است که می‌توان مفهوم صحیح و حقیقی ارزش‌ها و هم‌چنین احترام به دانش را به مردم آموخت (کوایره، ۱۳۸۹، ص ۷۵).

هر در در توصیف از فرهنگ از تصور متفکران دوره روشنگری درباره فرهنگ فراتر می‌رود. با این مبنا دیگر نمی‌توان اقوام را به بافرهنگ و بی‌فرهنگ تقسیم کرد. هر در نمی‌تواند بپذیرد که بافرهنگ بودن مترادف با داشتن هنجارها و ارزش‌هایی است که مردم اروپا با عنوان روشنگری بدان قایلند. هر قومی بنا به شرایط و اقتضائات اقلیمی که در آن قرار گرفته، برای رفع نیازهایش، کوشش کرده و به شیوه تعلیم و تربیت و زبان و سنت و مناسباتی جمعی می‌رسد. هر در در آثار خود اولین بار فرهنگ را حاصل کوشش یک قوم یا ملت در طول تاریخ برای رفع نیازهایش، توصیف می‌کند که در تلاش برای رفع این نیازها به واسطه "عقل" و "زبان" دارای آفریده ثانوی (فرهنگ) می‌شود. نباید انتظار داشت که همه اقوام به رفتار و ارزش‌های یکسان برسند و تصور یکسانی از زندگی و پیشرفت و سعادت داشته باشند. بنابراین، تنوع و تکثر فرهنگی و احترام به آن یعنی کثرت‌گرایی فرهنگی، مبنای نظریه فرهنگ در فلسفه هر در است.

در فلسفه فرهنگ، هر در، برخلاف رویکرد رایج روشنگری که فرهنگ را با فرهیختگی فکری و هنری یکی می‌گرفت، این مفهوم را به دامنه گسترده و متنوعی از پدیده‌های انسانی اطلاق می‌کند و در تلقی‌اش از فرهنگ، میان ظهورات مادی و غیر مادی خلاقیت انسانی یعنی میان آنچه انسان انجام می‌دهد و میان آنچه می‌اندیشد، تمایزی قائل نمی‌شود. چرا که هر دو اجزای لازم سنت‌اند؛ یعنی در میان اجزای ملازم فرایند منتقل شونده میان نسل‌ها، هنر، تکنولوژی، صنعت و تجارت به همان میزان شکل‌دهنده فرهنگ‌اند که ایده‌ها، باورها، ارزش‌ها و اسطوره‌ها. زیرا فرهنگ هم از سرشت فزیکتی و هم از سرشت روحانی انسان منبعث شده است.

تنوع فرهنگی در فلسفه هر در

هر در از افق مشیت و حکمت الهی به انسان و تنوع اقوام انسانی و به تبع آن تنوع فرهنگ‌ها می‌نگرد. از دید او این خواست و موهبت خداوند است که انسان را در قالب اقوام مختلف در مناطق مختلف جهان خلق کرده است. علی‌رغم این تکثر و تنوع، وی تمایل به صلح و همراهی را، در همه انسان‌ها غالب می‌بیند؛ او در فلسفه خودش رقابت بی‌رحمانه بین انسان‌ها را بزرگترین مخاطره برای بقای انسان می‌داند و به جای آن از همکاری متقابل بین انسان‌ها حمایت می‌کند و آن را ضامن بقای نوع بشر می‌داند؛ هر چند این تمایل با کوشش برای تعلیم و تربیت تحقق می‌یابد؛ زیرا از طریق یک تعلیم و تربیت خوب است که روحیه همکاری متقابل بین انسان‌ها را می‌توان ایجاد و نهادینه کرد.

هر در تاریخ را دارای صفحاتی می‌بیند که هر صفحه باید در نسبت با کل کتاب دیده شود. بر همین مبنا وی در روابط میان فرهنگ‌ها به‌جای کینه و دشمنی به صلح و مهرورزی دعوت می‌کند. هیچ انسانی نباید یکدیگر را به سبب تفاوت‌های نژادی و گروهی مورد ظلم، کشتار و غارت قرار دهد؛ زیرا همه انسان‌ها متعلق به هر نژاد و گروهی که باشند، همه انسان‌اند و حق زیستن در صلح و امنیت را دارند. تری پینکارد در کتابش تحت عنوان "فلسفه آلمانی" در مورد هر در می‌گوید: این اندیشه هر در که فرهنگ هر قوم و ملت را باید از درون خود او شناخت نه از دیدگاه بیرونی بسیار مهم است. همین نوع نگاه هر در را به جانب طرح این ادعا هدایت کرد که بگوید: ما باید تاریخ بشر را به‌عنوان توالی شیوه‌های زندگی یا فرهنگ‌های بفهمیم که معیارهای شان برای کمال و حقانیت کاملاً جزو ذات خودشان است و از طریق زبان متمایز همان فرهنگ‌ها بیان می‌شود؛ هر کدام از این شیوه‌های زندگی نماینده نوع متفاوتی از امکانات بشری و تعریف متفاوتی از کمال جمعی و فردی بشر هستند (تری پینکارد، ۱۳۹۴، ص ۲۰۶). بنابراین، هر در فرهنگ را شیوه زندگی هر قوم و ملت و نیز بستری برای کسب کمالات انسانی دانسته و به این باور است که فرهنگ هر قوم و جامعه‌ای شیوه متفاوتی از زندگی،

تعريف متفاوتي از کمال جمعي و فردي و نیز گشودن امکانات متفاوت می باشد و به این نکته تأکید می ورزد که نباید از زاویه فرهنگ خاص در مورد فرهنگ های دیگر داوری ارزشی کرد. زیرا، ما یک فرهنگ را می توانیم از راه رفتن به درون آن خوبتر بشناسیم تا از دیدگاه بیرونی، و هیچ فرهنگی نباید با معیارهای درونی فرهنگی دیگر سنجیده شود. هر فرهنگی تنها باید با عناصر خاص خودش شناخته شود. پذیرش تنوع و کثرت فرهنگی و ارزش های انسانی در اندیشه هر در در جهت تحقق مفهوم انسانیت مشاهده می شود. از نظر هر در سیمای فرهنگ منحصر به فردند: هر یک نشان دهنده گستره شگفت انگیز از توانایی های بالقوه انسان ها در زمان و مکان و محیط خودشان هستند (برلین، ۱۳۹۸، ص ۳۰۱).

هر در در حد توان خود و امکانات زمانش به مطالعه اقوام و فرهنگ های مختلف می پردازد. هر در با پرسشی که در زمان وی برای بسیاری از متفکران مطرح بود روبروست. کدام یک از اقوام در تاریخ سعادت مندتر بوده اند؟ این پرسش را انجمن شاهنشاهی برن مطرح کرده بود و برای بهترین پاسخ جایزه ای تعیین شده بود. هر در هم به این پرسش پاسخ داده است. او در نوشته خود می پرسد که با چه میزانی می خواهیم سعادت مندی اقوامی را که در اقلیم ها و تاریخ های مختلف زیسته اند تعیین کنیم. تصور سعادت در اقوام مختلف، مختلف است. اقوام شرقی سعادت را در چیزی می یابند و مصریان در چیزی دیگر. به همین جهت هر در به موضعی نسبی گرایانه کشیده می شود. هر قومی و جامعه ای مبنا و میزانی برای سعادت دارد، همان طور که گویی گرانگاه خاص خود. درجایی دیگر تأکید می کند که باید با احساس یک ملت همراه و همدل شویم تا بتوانیم معنای یکی از خواهش ها یا کنش های آن را دریابیم. هر در در حد توان خود و امکانات زمانش به مطالعه اقوام و فرهنگ های مختلف می پردازد و برجستگی های این فرهنگ ها را نشان می دهد.

هر در در این بررسی ها دائماً توجه می کند که روش و دریافت یک جامعه را نباید مبنا برای دیگر جوامع و گروه ها قرار دهیم؛ بلکه همواره به غایتی بزرگ تر یعنی انسانیت توجه کنیم. به نظر وی فلسفه تاریخ، باید متوجه کل سرگذشت انسانیت باشد و با توجه به تجارب همه اقوام، سیر تکامل انسانیت را بررسی کند. هر دوره ای تکامل و شکوفایی خاص خود را دارد؛ نباید درک و دریافت یک دوره را مطلق دانست و به همه دوران ها سرایت داد. هر دوره برای خود برداشتی از سعادت دارد. کسی که به وجود طرحی بزرگ، بزرگ تر از آن چه ما می پنداریم، اعتقاد نداشته باشد، خود را اصل و کانون همه چیز تلقی می کند. نباید بدون توجه به عالم و شرایط خاصی که در آن به سر می بریم، خود را بنیاد همه چیز

بدانیم. حتی در مبهم‌ترین مقاطع تاریخی طرح الهی در جریان است؛ اگر انسان را براساس قواعدی که ما تشخیص داده‌ایم بررسی کنیم و آن را نهایی بدانیم به مفهوم اصیل انسانیت نرسیده‌ایم.

هردر با این تصور برخی از متفکران دوره روشنگری، که فرهنگ و تمدن‌های گذشته، به‌مثابه دوران کودکی و نوجوانی و جوانی انسان بوده و اروپا به‌مثابه دوره کمال و پختگی است، و تصویری تحقیرآمیز از فرهنگ‌های غیراروپایی داشتند و مروج نگرش افراطی اروپامحورانه بودند، به مخالفت پرداخت. مثلاً متفکری مانند شیلر اروپا را مغز و جوهر انسانیت تلقی می‌کرد، یا هگل سیر تاریخ را فرآیندی ضروری در جهت تحقق آزادی می‌بیند و به این باور است که تاریخ فرهنگ‌های غیراروپایی آزادی را به‌صورت حقیقی درک نکرده‌اند. هردر منتقد این تصورات بود و فرهنگ‌ها و تمدن‌های مختلف را دارای خصوصیات و ارزش‌های منحصر به فرد و درخور تأمل و احترام می‌دانست و با طرح «فلسفه تاریخی برای تربیت انسانیت» و به‌خصوص در کتاب «ایده‌هایی برای فلسفه تاریخ انسانیت» مبنای دیگری برای فهم تاریخ مطرح می‌کند و نقش همه فرهنگ‌ها اعم از اروپایی و غیر اروپایی را در راستای تحقق انسانیت لحاظ می‌کند. هردر از افقی که آن را انسانیت می‌نامد و نه افق انسان اروپایی به تاریخ می‌نگرد و تذکر می‌دهد که پیشرفت تفکر انسان اروپایی معاصر در باب انسانیت، فقط بخشی از پیشرفت کلی بشریت به سوی درک بهتر انسانیت و تقرب به آن بوده، نه تمامی پیشرفت و هر فرهنگی از جمله فرهنگ‌های غیر اروپایی می‌توانند با تکیه بر تاریخ و دریافت‌های خود درباره انسان حکم کنند؛ ولی متفکران هر قوم و جامعه‌ای باید بدانند این تلقی و تصور برخاسته از فرهنگ آن‌هاست و نباید آن را مطلق‌سازی کنند. این متفکر توجه جدی به فرهنگ‌های شرقی داشت و این فرهنگ‌ها را دارای وفور اندیشه و غنای عمیق می‌دانست. هردر متفکران زمان خود را دعوت می‌کند که از افق انسانیت به دیگر فرهنگ‌ها نگاه کنند. این فلسفه به تکامل فرهنگ‌های ملی اهمیت می‌دهد و این فرهنگ‌ها را تمامیت‌هایی می‌داند که زبان‌ها در آن‌ها نقش فوق‌العاده مهمی ایفا می‌کنند (کاپلستون، ۱۳۸۷، ص ۱۵۶). با توجه به مطالب فوق دیده می‌شود که هردر هر یک از فرهنگ‌های اقوام و ملت‌های مختلف و دوره‌های مختلف تاریخی را برغم مشترکاتی که دارند دارای یک جوهره مختص به خود می‌داند که مایه تمایز و تفاوت بین آن‌هاست. تنوع و گستردگی اقوام و ملت‌ها را مطابق با مشیت الهی تعبیر و تفسیر می‌کند و به یک غایت کلی باور دارد و حرکت و تحول همه ملت‌ها و اقوام را به سوی پیشرفت و تعالی انسان می‌داند. درواقع، رویکرد تاریخی هردر در مواجهه با اعصار و ادوار گذشته برخلاف دوره روشنگری به‌صورتی تحقیرآمیز و تنگ‌نظرانه نبوده و ماهیت بشری را نامتغییر و دارای صورتی واحد نمی‌داند. از همین‌رو، هردر در کتابش، فلسفه دیگر برای تاریخ، به نقد نگاه

تنگ نظره دوره روشنگري به گذشته و تبیین ماهیت انسان با مفاهیم کلی و انتزاعی می پردازد. و برای این اندیشمند لازمه رفع محدودیت های روشنگری و برداشتن حصارهای آن در باره تاریخ و نگاه به گذشته، برداشتن دو گام اساسی بود: اول این که می بایست مواجهه با اعصار گذشته به گونه مؤدت آمیز صورت گیرد، تا افق تاریخ گسترده تر گردد؛ زیرا با تلقی تنگ نظره و خودپسندانه منورالفکری، اعصار گذشته به عنوان ادوار توحش و بی بهره از نور تنویر افکار، در بوته غفلت و ابهام نهاده می شد و دوم آن که، ضروری بود مفهوم طبیعت بشری به عنوان امر نامتغییر و واجد صورت واحد، مورد نقد قرار گیرد. هر در برای اولین بار در هر دوی این موارد تحولی اساسی پدید آورد (سلیمان حشمت، ۱۳۸۳، ص ۱۷). بنابراین، هر در به داشتن رویکرد واقع بینانه و نگاه پدیدارشناسانه به گذشته تأکید می کند تا برجستگی های گذشتگان مغفول واقع نشود. نکته مهم مورد نظر هر در این بود که نحوه نگاه غالب عصر روشنگری به تاریخ، مانع از آن می شود که هر فرهنگی، در افق تاریخی خودش و از نظر شایستگی های خاص خودش مطالعه و درک گردد. کاپلستون در بحث از هر در به این عبارات اشاره می کند و می گوید: تنها مطالعه صبورانه و دقیق داده هاست که ما را قادر می سازد که تحول یک ملت را دریابیم. اگر ما در داوری خود در باره مراحل فرهنگی اولیه، بر معیار قرار دادن آرمان های عقل گرایان فیلسوفان (دوره روشنگری) قرن هجدهم پافشاری کنیم، هیچ گاه به ارزش آن ها پی نخواهیم برد (کاپلستون، ۱۳۸۰، صص ۱۹۱-۱۹۲). بر اساس تفکر هر در، هر دوره تاریخی باید با رویکرد پدیدارشناسانه و همه جانبه مطالعه و درک کرد. رویکرد هر در به عقل و تاریخ مندی و پویایی آن نیز ریشه در نگرش او در باب تنوع فرهنگ ها دارد و این نگرش هر در که ظهورات عقل را در عرصه های مختلف زندگی و دروه های تاریخی، به صورت متفاوت معرفی می کند، به این معناست که ما نه یک عقل؛ بلکه عقلانیت های مختلف داریم که در سنت های گوناگون تاریخی خود را به صورت های متفاوت آشکار ساخته اند و به این معنا ما می توانیم از "عقل ها" سخن بگوییم و نه از "عقل".

نقد هر در به نگاه متفکران عصر روشنگری به تاریخ نیز از جهتی بر مبنای مخالفت وی با خودبنیادی عقل در شناخت، اروپامداری و نیز نگاه مکانیستی و سلطه خواهانه به طبیعت است. «جهان بینی حاکم بر روشنگری، مکانیستی بود و جهان را به منزله یک ماشین بزرگ می دید. اما رفته رفته در فیزیک قرن هجدهم تغییراتی حاصل شد و به ویژه در فلسفه آلمان، رویکرد بدیل مطرح می گردد که جهان را نه همچون یک ماشین بزرگ؛ بلکه همچون موجود زنده باز می شناسد. این رویکرد به لحاظ فلسفی در فلسفه شلینگ و بعدها در هگل به اوج خود می رسد. رویکرد تکوینی هر در به فرهنگ و اندیشه تاریخی را نیز باید ذیل همین فضا بازخوانی کرد. این رویکرد در تمام اصطلاحات و مضامین مرتبط با تاریخ،

فرهنگ و هر آن چه با امور انسانی سروکار دارد، قابل مشاهده است (اردبیلی، ۱۳۹۸، صص ۱۳-۱۴). بدین سان دیده می شود که هر در با مباحث پایه‌ی روشنگری یعنی اصالت عقل، نگاه اروپامدار به بقیه فرهنگ‌ها و تصور مکانیکی از طبیعت و جهان در می‌افند و مخالفت می‌کند. هر در علی‌رغم اینکه ابتدا از روشنگری آغاز کرد، اما رویکرد تاریخی‌اش وی را به انتقاد و مخالفت با اصالت عقل روشنگری واداشت و جایگاه بنیادین فاعل شناسا و خودبنیادی عقل را در مسئله شناخت انسانی به چالش کشید. هر در براساس رویکرد رمانتیکی‌اش، در کتاب ایده‌ها، حول چهار محور بر باورهای عصر روشنگری تاخته است: شخصیت و ذهن انسانی، نظریه زبان، شعر و هنر و بالآخره تاریخ و بسط تاریخی (دربانیان، ۱۴۰۰، صص ۳۰-۳۱). دیده می‌شود که هر در منابع شناخت در انسان را محدود به عقل نظری و استدلالی نمی‌سازد و به توانش معرفت‌زایی احساس انسان نیز در کنار عقل تأکید می‌کند.

همه اقوام نیاز به اصول اخلاقی داشته‌اند تا براساس آن زندگی از سر شفقت و همدلی داشته باشند و وظایفی را که در مقابل یکدیگر دارند، درک کنند. براساس همین نیاز بوده که همواره در هر قومی حکیمانی بوده‌اند که مرجع مردم بوده و تعالیم شان به سنت‌های بزرگ برای زندگی نیک، تبدیل شده است. مثلاً یونان سقراط داشته و چین کنفوسیوس. گویی که اقوام مختلف به نحوی مشابه در جهت تحقق مقصودی که در تاریخ بوده، یعنی انسانیت کوشیده‌اند.

فلسفه تاریخ

مقدمتاً باید تذکر داد که فلسفه تاریخ یکی از شعب مهم فلسفه است؛ این فلسفه به تاریخ و سیر و حرکت تاریخ نگاه تحلیلی و غایت‌مدار داشته و این حرکت را معطوف به تحقق تدریجی انسانیت و ارتقای روحی و اخلاقی انسان می‌داند. این شاخه‌ای از فلسفه با استفاده از روش‌ها و مفاهیم و تحلیل‌های دقیق فلسفی به بررسی و واسازی وقایع گذشته، هدف‌داری و قانون‌مندی تاریخ و ماهیت اطلاعات تاریخی به دست رسیده از گذشته می‌پردازد. دلیل توجه فلاسفه از جمله هر در به این موضوع، این است که مفهوم تاریخ نقش کلیدی در تفکر بشری بازی می‌کند.

فلسفه تاریخ هر در مبتنی بر اصل پویایی تاریخ است و این پویایی حاصل حرکت و پویایی سرشت انسان است که به تبع حرکت و پویایی تفکر و اندیشه او صورت می‌پذیرد و به این باور است که انسان ماهیت پویا و رو به تکامل دارد (دربانیان، ۱۴۰۰، ص ۳۱). با توجه به پویایی سرشت انسان در اندیشه هر در می‌توان برداشت کرد که این متفکر از افق تاریخی، به امور بشری و فرهنگ‌های متنوع انسانی می‌نگرد و انسان و همه آفریده‌های وی را در نسبت با سایر عوامل از جمله طبیعت، محیط و شرایط تاریخی می‌بیند و حتی با نقد دیدگاه کانت در مورد عقل محض، همه امور انسانی از جمله عقل را در

تاریخ و در حال سیر می بیند. هر در تاریخ را فرآیندی عقلاتی و با معنا می داند که توان و استعداد بشری را متجلی می کند. از دیدگاه این متفکر، اقوام و ملت ها مانند اندام های پویایی هستند که در مقطعی از تاریخ ظاهر می شوند و متناسب با موقعیت زمانی و مکانی خویش فعالیت می کنند. او حتی محیط زیست و موقعیت جغرافیایی اقوام و افراد را در رشد فکری و فرهنگی آن ها مؤثر می داند. دو قرن پیش هر در گفته بود که محیط زیست به شخصیت انسان شکل می بخشد و ساختار کره زمین در نحو تفکر او اثر می گذارد (اندر روز، ۱۳۸۸، ص ۲۳۶). به این ترتیب ما براساس رهیافت های هر در متوجه پیوند عمیق انسان و عالم بیرون می شویم و می بینیم که هم عالم بیرون از ما و هم توانایی های داخلی بر شرایط تاریخی هر قوم و ملتی تأثیرگذار است: از این دو مسئله می توان چنین استنباط کرد که از دید وی کل نظام هستی، به شکل توان مندی با هم در ارتباط هستند (لامعی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۱).

هر در حرکت کلی پدیده های تاریخی را مطابق با مشیت الاهی تعبیر و تفسیر می کند و به یک غایت کلی باور دارد. از نظر او تاریخ صحنه (فرآیند) طولانی است که متن آن را خداوند نوشته و این مناظر در عالم طبیعی با فعالیت و تلاش بشریت به اجرا در آمده است (لامعی، ۱۳۹۱، ص ۱۹۱). به باور این متفکر، تاریخ؛ توجه انسان را به تغییرات، نقش عوامل مادی و معنوی در امور انسان ها و معانی که انسان ها به وقایع تاریخی داده اند، جلب کرده و قابلیت درس گرفتن از تاریخ را فراهم می آورد. این متفکر در مباحث مربوط به فلسفه تاریخ، مقصود خود را از دنبال کردن فلسفه تاریخ تشخیص مشیت الاهی در طول تاریخ می دانست. او به طرح عظیم الاهی اشاره می کند که ملت ها و اقوام با تمایل درونی؛ ولی با درجات مختلف به سوی آن در حرکت اند. برای هر در تمام تحولات و حرکت های موجود در عالم رو به پیشرفت و تکامل و مطابق طرح عظیم الاهی در جریان است. بنابر نکات فوق، گفته می توانیم که این بینش هر در که تمام تحولات و حرکت های موجود در عالم را مطابق طرح عظیم و حکیمانه او تعالی می داند، در مقابل اندیشه سوپژکتیویسم قرار می گیرد که تفکر و امور عالم را بشر بنیاد و مطیع تمایلات بشر و خواست او می داند.

هر در اظهار می دارد که: تاریخ واجد قوانینی است و سیر و بسط تاریخ قرین پیشرفت است (بیزر، ۱۳۹۱، ص ۴۱۴). این اندیشه هر در الهامی شد برای هموطن او یعنی هگل. این فیلسوف بزرگ نیز با اعتقاد به پیشرفت تدریجی و تاریخی عقل، به این نتیجه رسید که فلسفه فرهنگ همان فلسفه تاریخ است. فلسفه تاریخ هگل تأمل مبسوط در سیر تکامل عقل در تاریخ بشر است. این که انسان چگونه از مرحله ابتدایی و سطحی شناخت به مرحله پیچیده شناخت فلسفی رسیده است. چنان که به باور هگل در فلسفه تاریخ جهان آن ایده بنیادی که فلسفه با خود به حوزه تاریخ می آورد ایده بنیادی عقل و به

نحو مشخص تر این ایده است که عقل فرمانروای جهان است؛ بنابراین، تاریخ جهان فرآگرد عقل است (بیزر، ۱۳۹۱، ص ۴۱۶). از تحلیل اندیشه‌های هررد و هگل در باب فلسفه تاریخ می‌توان استنباط کرد که تاریخ از دید هگل به سمت پیشرفت عقل و از دید هررد به سوی تعالی احساس انسانی با سرعت متفاوت به پیش می‌رود و فلسفه تاریخ به ما کمک می‌کند تا درستی‌ها و نادرستی‌ها یا نیکی‌ها و خطاهای گذشته را تشخیص داده و درستی‌های گذشته را حفظ و از نادرستی‌ها و خطاهای آن رها شویم.

ناگفته نماند که فهم معنای فرهنگ و فلسفه فرهنگ در اندیشه هررد بدون التفات به رویکرد او به زبان و فلسفه زبان، دشوار به نظر می‌رسد؛ زیرا فلسفه فرهنگ هررد را می‌توان گفت که یکی از درون‌مایه‌های بنیادین هر فرهنگ زبان است. از همین رو، این اندیش‌مند در فلسفه خودش توجه جدی به زبان مبذول داشته و تحقیق عمیقی پیرامون زبان داشته و کتب مهمی از جمله کتاب «تاریخ ادبیات آلمان» و «منشأ زبان» را در این زمینه نگاشته است. در این آثار، هررد موضع خاصی را در ارتباط با منشأ زبان اتخاذ کرده و در مقابل این نظریه عقل‌گرایانه که انسان زبان را اختراع کرده است، چنان‌که گویی زبان نوعی محصول مکانیکی است، هررد عقیده داشت که زبان همزمان با نوع بشر به وجود آمده است (کاپلستون، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲). بنابراین، زبان ذات انسان است؛ زیرا اگر چنین نمی‌بود، نوزادان انسان نمی‌توانستند نظام پیچیده زبان را به آسانی و در یک مدت زمانی کم، یاد بگیرند. یوهان گئورگ هامان (۱۷۳۰-۱۷۸۸) معاصر با هررد، نیز مخالف عقل‌گرایی رادیکال دوره روشنگری بود و در مورد زبان به این باور بود که: زبان انسان منشأ الهی دارد و سخن هامان این است که در آغاز هریک از پدیده‌های طبیعت برای انسان نشانه‌ای و نمودگاری و ضامنی از پیام الهی، و کلامی زنده بود. زبان پاسخی طبیعی به ادراک طبیعت به‌عنوان کلام الهی بود (کاپلستون، ۱۳۸۷، ص ۱۵۲). پس، هامان نیز زبان را اختراع عقل، یا امر تصنعی و قراردادی صرف نمی‌داند.

انسانیت (انسان‌شناسی هررد)

انسان‌شناسی هررد یک تفاوت ژرف با انسان‌شناسی فلسفی دارد و آن این است که بر خلاف انسان‌شناسی فلسفی که بیشتر از زاویه عقل یا تجربه علمی به هستی انسان نگاه می‌کند، علاوه بر زاویه عقل و تجربه، از زاویه عاطفه و احساس نیز به انسان نظر می‌اندازد و در تاریخ انسانیت سیری به سوی تکامل می‌بیند. عامل حرکت و تداوم حیات در طبیعت و سرشت انسانی نهاده شده است. همین عامل است که انسان را به هیجان و شور و شجاعت و حرکت و آفرینش می‌کشاند. خوشبختانه از تحلیل بنیادهای انسان در فلسفه اسلامی نیز می‌توان استنباط کرد که انسان یک هستی پویا و متحول است، در

آموزه‌های اسلامی انسان موجودی است که از پست‌ترین پستی‌ها تا بالاترین والایی‌ها عرصه ابراز وجود و امکان صعود و نزول دارد (پاپکین، ۱۳۸۵، ص ۸۱). بنابراین، آموزه‌های اسلامی واجد عمیق‌ترین نگرش در باب انسان و پویایی اوست. در کتاب زمینه و زمانه پدیدارشناسی آمده است که هایدگر ذات انسان را در فراروندگی از خویش و کسب وجود اصیل می‌داند و به این باور است که تفکر نسبت هستی با ذات انسان را متحقق می‌کند (جمادی، ۱۳۸۵، ص ۴۳۸). بدین سان می‌بینیم که در فلسفه هایدگر نیز هستی انسان پویا و تغییرپذیر تلقی شده است. هر در نیز مانند ویکو، این فکر را که انسان دارای ماهیتی ایستا، فراتاریخی و ثابت است و در ورای زمان و مکان قرار دارد، رد کرد (آلن و تروی، ۱۳۸۳، ص ۸۹). با توجه به مطلب فوق، در رویکرد تاریخی هر در، انسان ماهیتی پویا و رو به تکامل دارد. به عبارتی دیگر هر در انسان را مقصد توانایی و خلاقیت می‌داند و این ویژگی را هویت مشترک انسان می‌داند.

هر در علی‌رغم باور داشتن به اشکال متنوع و گوناگون تفکر و فرهنگ اقوام و ملت‌ها، به امر مشترکی در بین همه اقوام و افراد انسانی قائل است که در گستره کلی و وسیع همه افراد بشر را در بر می‌گیرد. مفهوم "انسانیت" برای این متفکر افق مشترک تمام ادوار و فرهنگ‌هاست که جهت حرکت آن‌ها را نمایان و مشخص می‌کند و حرکتی که به سمت تکامل نوع بشر در حرکت و رو به سوی تکامل است. هر در اصطلاح انسانیت را برای اشاره به ذات مشترک انسانی به کار می‌برد. وی غایت تاریخ را نیل به درجه والای انسانیت، یعنی دستیابی به وضعی که بشر به حقیقی‌ترین مفهوم، انسان است، دانسته است. تنوع و تعدد فرهنگ‌ها نزد او، صور و جلوه‌های مختلف امر واحد، یعنی انسانیت است. شارون جامعه‌شناس پس از شرح مفهوم انسانیت در اندیشه هر در، برداشت از انسانیت را با مفهوم "خود اصیل" توضیح می‌دهد و می‌گوید: خود اصیل به معنای خویش‌داری و کنترل به خود است، یعنی توانایی ما در هدایت کنش‌های خودمان (شارون، ۱۳۸۴، ص ۶۲). بنابراین از یک جهت می‌توان گفت که انسانیت همان ضبط نفس و عقلانی‌سازی کنش‌های ما است. عده از اندیش‌مندان انسانیت را در پرورش توانایی‌های ما برای مهار رذایل می‌دانند. انسانیت پرورش در اجتناب از رذایل است. ما صرفاً برای خود رذایل نکوهش نمی‌شویم؛ بلکه نکوهش، متوجه ناتوانی قابل اجتناب ما در مقاومت در برابر رذایل و نیز ناتوانی ما در تلاش برای اصلاح آن‌هاست (اسکروپسکی، ۱۳۸۰، صص ۱۴۸-۱۴۹).

تصور هر در از انسانیت منشأ تلقی و دریافت وی از تاریخ انسان و تنوعات آن است. هر در با آن‌که مدافع فردیت و حقوق و آزادی فردی است بر ضرورت التفات و اهتمام به خیر جمعی نیز تأکید می‌کند و ارج گذاشتن به خیر جمعی را یکی از مقومات انسانیت در هر فرد انسانی می‌داند. این ایده هر در،

روی رویکرد اندیشمندان بعدی به مسائل مختلف از جمله اخلاق تأثیرگذار و الهام بخش بود. مثلاً از دید هگل: اخلاق، اخلاق اجتماعی، اخلاق گروه‌های اجتماعی، اخلاق ملت - دولت است. ملت - دولت تجسم مرحله‌ای از حقیقت مطلق در فرهنگ و نهادهاست. زیرا فرد برای زندگی همچون عضو همیار ملت - دولت باید در زندگی مطلق که فرهنگ بیان‌گر آن است مشارکت کند. این مشارکتی است در یک حیات گسترده‌تر از حیات خواهش‌ها و علائق صرفاً شخصی، خصوصی، فردی (لاوین، ۱۳۸۷، ص ۴۵). با توجه به این اندیشه هگل، ما به درستی دامنه اثرگذاری آراء هررد بر متفکران پس از او خصوصاً هگل را می‌بینیم.

هررد انسانیت را خصیصه نوعی ما می‌داند و در کتابش تحت عنوان «نامه‌هایی برای پیشرفت انسانیت» به این نکات تأکید می‌کند که انسانیت؛ یعنی خصلت آرمانی نوع انسان در سرشت او به صورت بالقوه یا استعداد نهفته است و باید از طریق تربیت سازنده پرورده شود. هدف علم و هنر و دیگر نهادهای آدمی انسانیت بخشیدن به آدمی یا پرورش کمال انسانیت در اوست. گفته می‌توانیم که غایت فرهنگ و تمدن از دید این اندیشمند علوم و فن آوری و انباشت هرچه بیشتر ثروت و امثالهم نیست؛ بلکه ارتقای روحی و اخلاقی انسان است؛ ارتقایی که تفکر معنوی و روحی را پرورده و آن را بر زندگی، رفتار و نگاه ما به عالم مستولی می‌کند. هررد این اعتراض را طرح می‌کند که این پرورش به پدید آمدن ابرمرد یا موجودی خواهد انجامید که فراتر از نوع آدمی است؛ ولی آن را با این سخن پاسخ می‌دهد که انسان کامل ابرمرد نیست؛ بلکه تنها تحقق «انسانیت» است.

یافته‌ها

در باب فرهنگ از کانت تا هگل حجم بزرگی از مقالات و آثار نوشته شده و در این نوشته‌ها اغلب فرهنگ را توانایی تعیین نیک و بد، امکان‌گزینش بهتر از میان گزینه‌های مختلف و نیز طریق دست‌یابی به زندگی نیک و پربار می‌دانند. ضمناً بین دیدگاه‌های مختلف در باب فرهنگ هم‌سخنی‌ها و نیز تعارضاتی به چشم می‌خورد، به طور نمونه؛ کانت فرهنگ را چیرگی عقل و وجدان انسان بر امیال او می‌داند؛ در حالی که هگل فرهنگ را صورت اندیشه می‌داند.

اولین یافته ما از این تحقیق این است که هررد فرهنگ و تنوع فرهنگی را با رویکرد انسان‌شناسانه و در چارچوب فلسفه فرهنگ می‌نگرد و به این باور است که فرهنگ بنیاد زندگی انسان و هر قوم و جامعه است؛ زیرا فرهنگ و حقیقت انسانیت و تحقق آن به سختی از یکدیگر قابل تفکیک اند. هم‌چنان دریافتیم که ماهیت فرهنگ به مثابه آموزش انسانیت و نظامی از معانی و معرفت‌ها و نیز فرهنگ به مثابه یک فرایند پویا با جهت‌گیری کشف امکان‌ها، موجب شکوفایی جامعه می‌شود.

يکې ډيگر از يافته‌های ما از اين تحقيق اين است که هر در با برداشت و نگاه اروپامدار به ساير فرهنگ و پيش داوری در باره آن‌ها مخالف بود، و می‌کوشيد تا نشان دهد که همه فرهنگ‌های اقوام و ملت‌های مختلف دارای برجستگی‌ها، عمق، توجه به انسانيت و زیبایی‌های مختص به خود و منحصر به فرد داشته و نباید ما در برخورد با ساير فرهنگ‌ها گرفتار خودشیفتگی شويم و در باب آن‌ها از منظر فرهنگ خود پيش داوری ارزشی نماييم. ضمناً دريافتيم که فرهنگ در واقع، توجه انسان به انسانيت و راه رسيدن به تفاهم با ديگران و توانمندسازی آدمی در جهت کنترل اميال و نیل به فضایل اخلاقی و معنوی است؛ به تعبير ديگر فرهنگ همانا تسلط عقل بر حواس، انفعالات و اميال نفسانی خویش است.

با توجه به يافته‌های ما از اين تحقيق، در يک جمع‌بندی گفته می‌توانيم که فرهنگ فرآیندی است معطوف به اخلاق، دانایی و هنر به معنای وسيع کلمه. هر در از منظر انسانيت، به تنوع فرهنگی و فلسفه فرهنگ نظر می‌پردازد و بنياد هستی هر قوم، انسان و جامعه را در فرهنگ آن می‌داند و به اين باور است که فرهنگ، گشوده‌گی خود هستی و حقيقت انسان است؛ لذا زیبایی فرهنگ در تنوع فرهنگی و منحصر به فرد بودن فرهنگ هر قوم و جامعه است و انسان باید فرهنگ و روشنگری فرهنگی را پاس بدارد و به اعتلای فرهنگ بومی و ملی خودش اهتمام جدی داشته باشد.

نتیجه‌گیری

از رهگذر اين تحقيق به اين نتايج رسيديم که فرهنگ و تنوع فرهنگی دو تا از مباحث محوری در فلسفه هر در بوده و توسعه فرهنگی سبب شکوفایی قابليت‌ها و ذکاوت‌های يک فرد و يک جامعه می‌گردد. نتیجه ديگر اينکه تنوع و تکثر فرهنگی در بين اقوام و ملت‌های مختلف حاصل مشيت و حکمت الهی و منشأ زیبایی و گوناگونی احساس بشر است.

به نتیجه ديگری که دست يافتيم اين است که پذيرش تکثر و به رسميت شناختن ميزان و ملاک‌های خاص هر فرهنگ، در عين تأکید بر اصول و ملاک‌های مشترک آن‌ها از مسايل دنیای پيشرفته امروز است که هر در بدان توجه داشته است. هم‌چنين به اين نتیجه دست يافتيم که در دنیای امروز صحبت از فرهنگ نه بلکه صحبت از فرهنگ‌ها و احترام متقابل بين آن‌هاست.

پیشنهادات

۱. انجام تحقیقات بیشتر در زمينه فرهنگ و نقش تنوع فرهنگی در تقويت روحیه احترام متقابل و همدیگر پذیری بين فرهنگ‌های مختلف؛

۲. انجام تحقیقات بیشتر به صورت مقایسوی بين آراء هر در در باب فرهنگ و تنوع فرهنگی با آراء

فلاسفه مسلمان؛

۳. انجام تحقیقات بیشتر روی تنوع فرهنگی در افغانستان و بهره‌گیری از آن در جهت تقویت هرچه بیشتر روحیه احترام متقابل میان خرده فرهنگ‌ها در این کشور.

منابع

- احمدی، حسن. (۱۳۷۰). روش برنامه‌ریزی در بخش فرهنگ. تهران: انتشارات وزارت علوم.
- اردبیلی، محمد مهدی. (۱۳۸۹). هردر و فلسفه فرهنگ، فصلنامه علمی تحقیقات فلسفی، سال ۹، شماره ۲۷، تبریز: انتشارات پوهنتون تبریز.
- اردکانی، ناظمی. (۱۳۸۵). مبانی نظری مدیریت تحول فرهنگی. تهران: انتشارات سمت.
- اسکروپسکی، جان. (۱۳۸۰). نگرش‌های نوین در فلسفه. ترجمه محسن جوادی. تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی طه.
- اندروز، ملکوم. (۱۳۸۸). دیدگاه و هنر غرب. ترجمه بابک محقق. تهران: انتشارات فرهنگستان هنر.
- برلین، آیزایا. (۱۳۹۸). ویکو و هردر؛ دو بررسی در تاریخ اندیشه‌ها. ترجمه ادیس رنجی. تهران: انتشارات ققنوس.
- بیزر، فردریک. (۱۳۹۱). هگل. ترجمه مسعود حسینی. تهران: انتشارات ققنوس.
- پاپکین، ریچارد. (۱۳۸۵). کلیات فلسفه. ترجمه سید جلال‌الدین مجتویی. تهران: انتشارات چاپ.
- پین، مایکل. (۱۳۸۶). فرهنگ اندیشه انتقادی از روشنگری تا پسا مدرنیته. پیام یزدانجو. تهران: انتشارات مرکز.
- پینکارد، تری. (۱۳۹۴). فلسفه آلمانی. ترجمه نداقروبی. تهران: انتشارات ققنوس.
- ثابت، حیدری، حجت صفار. (۱۳۸۱). انسان، آزادی و تربیت در فلسفه هستی. فصلنامه نشریه اطلاعاتی علوم انسانی. سال دوم، شماره ۱۰. مازندران: انتشارات مرکز تحقیق علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خاتمی، محمود. (۱۳۸۴). جهان در اندیشه هایدگر. تهران: انتشارات فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- جمادی، سیاوش. (۱۳۸۵). زمینه و زمانه پدیدارشناسی. تهران: انتشارات ققنوس.
- در بیان، مریم، بیژن عبدالکریمی. (۱۴۰۰). انتقاد به عقل رایج دوره روشنگری از منظر تفکر تاریخی هردر. فصلنامه علمی نشریه اطلاعاتی تاریخ. سال ۱۶، شماره ۶۳، تهران: انتشارات پوهنتون آزاد اسلامی.
- دیرکس، هانس. (۱۳۸۰). انسان‌شناسی فلسفی. ترجمه محمد رضا بهشتی. تهران: انتشارات هرمس.
- سلیمان حشمت، رضا. (۱۳۸۳). هردر و کانت؛ نزاع و مناقشه در باب تاریخ، مجموعه مقالات پوهنتون طباطبایی، شماره ۱۸۷-۱۳۸. تهران: انتشارات پوهنتون علامه طباطبایی.
- شارون، جونل. (۱۳۸۴). ده پرسش از دیدگاه جامعه‌شناختی. ترجمه منوچهر صبوری. تهران: انتشارات نی.
- عضدانلو، حمید. (۱۳۸۴). آشنایی با مفاهیم اساسی در جامعه‌شناسی. تهران: انتشارات نی.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۷). تاریخ فلسفه از ولف تا کانت. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: انتشارات شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و سروش.
- کاپلستون، فردریک. (۱۳۸۰). تاریخ فلسفه از ولف تا کانت. ترجمه اسماعیل سعادت و منوچهر بزرگمهر. تهران: انتشارات سروش.
- کاسیرر، ارنست. (۱۳۷۲). فلسفه روشن اندیشی. ترجمه نجف دریابندری. تهران: انتشارات خوارزمی.
- کوابره، الکساندر. (۱۳۸۹). سیاست از نظر افلاطون. ترجمه رامین جهاننگلو. تهران: انتشارات خوارزمی.
- لامعی، علی اصغر. (۱۳۹۱). هردر، فلسفه تاریخ و روشنگری. تهران: انتشارات پوهنتون علامه طباطبایی.
- لاوین، ت. (۱۳۸۷). فلسفه برای همه: از سقراط تا سارتر. ترجمه پرویز بابایی. تهران: انتشارات نگاه.
- ویلیامز، ریموند. (۱۳۸۲). مسائل نظری فرهنگ. ترجمه علی مرتضویان. تهران: انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی.